

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۴ هـ.ق - پیام آوران عشق)

۲۸ آبان ۹۱

خطبه‌ی شب سوم

شکر، ذکری است که حضرت آدم از پروردگارش آموخت آنگاه که او را ندا داد: تو را خلیفه‌ی خویش بر آنچه آفریده‌ام برگزیده‌ام و نعمت را بر جانت تمام کردم اینک بر تخت بنشین و نامم را به ستایش بر زبانت جاری ساز؛ معمای روح خداوندی‌ات را در ضربان قلبت به تماشا بنشین تا نامش را بیاموزی؛ اینک نامش آشکار شد؛ حرارتش آفرینش را متحیر کرد و زمین و آسمان به شکوه درآمد؛ پروردگارا، آنچه نزد خلیفه‌ات به امانت است گنجینه‌ای غیرقابل دسترس است پس ما را در حمایتش یاری کن.

روز یازدهم محرم به ظهر نزدیک می‌شود؛ کاروان به دربار ابن زیاد می‌رسد امام سجاد (ع) امر می‌فرمایند قبل از ورود، نماز را بر پای دارند. مأموران ابن زیاد به اطراف می‌نگرند. مردم در پشت بام‌ها مشغول تماشای کاروان هستند. امام به نماز می‌ایستند. نماز ظهر را اقامه می‌کنند. سکوت بر جان‌های نادمشان سایه افکنده و مانند چوب‌های تکیه داده شده بر دیوار، بی‌حرکت هستند. کاروان وارد دربار می‌شود. حضرت زینب (س) از امام اذن می‌گیرند تا با افشا کردن حقیقت جهاد، حاکم جبار کوفه را به زانو درآورند. صحبت‌های شیوای حضرت تمام می‌شود. ابن زیاد از تخت پایین می‌آید. به طرف امام سجاد (ع) می‌رود؛ در مقابل امام می‌ایستد؛ مدتی به تماشا مشغول می‌شود؛ می‌خواهد کلامی را بگوید؛ زبانش از حرکت ایستاده است؛ دست را به زیر گلویش می‌کشد ولی بی‌فایده است. دست را به عنوان تحکم بالا می‌برد ولی نمی‌تواند اعضا و جوارحش را کنترل کند. به طرف تخت برمی‌گردد از پله‌ی دوم که بالا می‌رود محکم به زمین سقوط کرده و صورتش مجروح می‌شود. اطرافیان با دیدن این صحنه‌ی عجیب، کاروان را از کاخ خارج می‌کنند؛ دیگر به امام نزدیک نمی‌شوند؛ به شدت وحشت کرده‌اند. کاروان را به کاروان‌سرای می‌برند و تا رفتن به طرف شام، آنان را به حال خود وا می‌گذارند.

امام سجاد (ع) کودکان را در آغوش پر مهرشان می‌گیرند و می‌فرمایند: چه سربازان با صلابتی! من چه یاران قوی و همراهان شجاعی دارم! پروردگارا، به جان‌های چون عسلم شهد بهشت را بچشان تا سپاسگزار دربار پر لطفت گردیم. سفره‌ی احسان الهی از انواع نعمت‌ها در مقابل مهمانان آماده می‌شود؛ امام سجاد سر را به سجده می‌گذارند و می‌فرمایند: ای حامی درماندگان، در مقابل کرم بی‌منتهایت درماندگانی ضعیف و بی‌کسیم پس بر ما رحمت آور و جهادمان را بپذیر و قلبمان را بر سفره‌ی احسانت مهمان کن تا سپاسگزار درگاه با شکوهت گردیم.

کودکان به خواب می‌روند. امام سجاد (ع) به کنار عمه‌ی مهربانش می‌روند و سر را بر دامان پر مهرش می‌گذارند. حضرت زینب (س) سر امام را بر سینه‌ی مبارکشان می‌چسبانند و می‌فرمایند: اگر پروردگارم تمام خزانه‌های عالم را به پیشکشی به نزد من فرستاد ذره‌ای بود در مقابل سری که بر دامن دارم پس شکر بی‌پایان بر نعمت امامت که کمال در نامش نهفته است.

روز دوازدهم محرم می‌شود. روز کم کم به ظهر نزدیک می‌شود. مردم از ترس مأموران جرئت نزدیک شدن به حرم امام را ندارند؛ به اطراف کوفه می‌روند تا راه نجات را از امام بپرسند. بعد از نماز ظهر روز ۱۲ محرم کاروان آماده‌ی حرکت به طرف شام می‌شود. مأموران با فاصله از کاروان حرکت می‌کنند و در اثر پرتاب سنگ از مکان‌هایی که در دید آنان نیست مجروح می‌شوند؛ سعی می‌کنند بعد از خارج شدن از کوفه بگریزند. کمی از مغرب گذشته از دروازه‌ی کوفه عبور می‌کنند. شهر مانند طاعون زدگان، در غربت کفر فرو رفته و دیگر صدایی از ساکنینش به گوش نمی‌رسد. حضرت زینب (س) به بانوان می‌فرمایند: خواری و زبونی این مردم جاهل مرهمی است بر زخم دل‌هایتان پس به لطف و بخشش پروردگار امیدوار باشید تا راه برایتان گذرگاه بهشت گردد. روز دوازدهم محرم به شب می‌رسد و کاروان در دل صحرا اتراق می‌کند. من و سلوای بهشتی در مقابل مهمانان پروردگار عالم حاضر می‌شود و آرام آرام صحرا به خواب می‌رود. صدای مناجات دل‌نشین امام سجاد (ع) در فضا می‌پیچد و از شوقش، عالم سرمست می‌شود و جان عاشقانش در هر عصر و دورانی بوی امامت را از

کلمات ملکوتی‌اش حس می‌کند و در روحش به امانت نگه می‌دارد؛ و سلام تمام دوران‌ها بر امانت‌داران نهضتی که زیباترین گنجینه‌ی معرفت بودند، راست‌گویانی که جان خویش را به پروردگارشان فروختند و از معامله‌ای که کردند خشنود شدند. اینک ما در محرم سال ۱۴۳۴ میراث‌داران این گنجینه‌ی باشکوهیم. با این ثروت چه می‌کنیم؟ مانند حاتم طایی مشت مشت آن را به دیگران می‌بخشیم تا ناممان پرآوازه گردد و یا خرقه‌ی صدق می‌پوشیم تا چهره‌ی مان به آن زینت شود؟ وای بر گوش‌هایی که حقیقت را بشنود و از آن بگریزد و باز به سراغ اوهامات ذخیره شده در جان‌ش روی آورد؛ امامی بسازد؛ لبش را توصیف کند نه در بیان شیوای قرآن کریم بلکه برای جرعه‌ای آب که خواسته‌ی امامت بوده و دشمن، آن یک جرعه را هم دریغ نموده؛ وای بر دیدگانی که در تصورات خویش امامی این‌چنین را بر کرسی خلافت رسول خدا (ص) بنشانند و بر زبونی‌اش بگریزد. افسوس که افسون شیطان در به دام انداختن محبان ولایت آن‌چنان قوی و محکم است که هر روز بر جهلشان می‌افزاید تا برای امامی دروغین بر سر و سینه بزنند و اشک دیده روان سازند و مانند نمرودیان هیزم جهلشان آتشی باشد بر جان ابراهیم زمان.

اینک از پروردگاران با دلی سوخته از این غفلت‌ها، تقاضا می‌کنیم تا منتقم حق را یاری کنند و باطل را از صحنه‌ی زمان محو و رسوا.

پس باز فریاد می‌زنیم:

**اللهم عجل لولیک الفرج**